



۱۷ جولای، ۲۰۲۲

داود ملکیار

## کودتای سرطان، علت، انگیزه و عواقب آن

با وجود آنکه در دههٔ قانون اساسی، مردم خصوصاً جوانان و سیاسیون کشور، از یک طرف خواستار تطبیق عادلانهٔ قانون بودند و از دخالت شاه و حلقات نزدیک به سلطنت، در کار حکومت ها انتقاد می نمودند، از طرف دیگر، محافظه کاری شاه و عدم قاطعیت در تضامیم، به شمول خود داری از توشیح قانون احزاب، رکود اقتصادی، بیکاری و غیره، سبب نارضایتی روز افزون مردم شده بود، اما اگر از انصاف نگذریم، و به اساس اخبار مبالغه آمیز مخالفین قضاوت نکنیم، همان دیموکراسی معیوب با تمام نواقص و کوتاهی های آن، صد ها مراتبه بهتر از نظام های استبدادی و دیکتاتوری بی بود که بعد از آن در وطن حاکم گشت.

به عبارهٔ دیگر، چارهٔ یک دیموکراسی معیوب، کودتا نبود، بلکه مبارزه پیگیر برای ریفورم و اصلاح آن بود که متأسفانه به اثر بی حوصله گی ها، انحرافات سیاسی و دسایس، آن موقعیت را از دست دادیم.

باید اذعان نمود که در دههٔ دیموکراسی، با وجود سر و صدا های مخالفین و فعالین سیاسی، اشخاص با تجربه و با کفایت در صدر امور قرار داشت و با وجود ضعف اقتصادی، اوضاع مملکت به آهسته گی به طرف اصلاح و ریفورم در حرکت بود و مردم تدریجاً با دیموکراسی و آزادی های اجتماعی، بلد می شدند، که بدبختانه ناباوران به دیموکراسی، این پروسه را برهم زده و از مسیر مسالمت آمیز، بسوی غصب قدرت از راه توطئه و زور، منحرف ساختند.

از طرف دیگر باید گفته شود که تبلیغات نادرست و مبالغه آمیز در مورد فساد اداری در آن دوران و یا عیاشی پادشاه، هم از ریشه دروغ و بی اساس بود و توسط مخالفین دیموکراسی دامن زده می

شد، و یک تعدادی که در آن سال ها خورد سال بودند، همان تبلیغات را امروز بدون دقت تکرار می کنند.

باید اضافه نمایم که با وجود وضع اقتصادی ناگوار، خشک سالی متواتر و قحطی ناشی از آن، ادعای "فروش فرزندان دلبنده در بازار ها توسط مردم سمت شمال و مرکز کشور" یک اتهام کاملا" مبالغه آمیز بود.

اگر کدام کسی در آن روزگار چنین پیشنهادی کرده باشد و گفته باشد که: (از مجبوریت حاضریم برای نجات اعضای فامیل، یکی از اولاد هایم را بفروشم)، غیر قابل باور نیست، اما اگر تصور کنیم که این عمل بصورت یک فاجعه اجتماعی به وقوع پیوسته است، معلوم می شود که از واقعیت ها بی خبر بوده و تبلیغات طرفداران کودتا را، بدون کم و کاست قبول کرده ایم.

بیانید برای یک لحظه از خود بپرسیم که تعداد فرزندان فروخته شده چند نفر بودند؟ چگونه و در کجا بزرگ شدند؟؟ و بلاخره سرنوشت شان چه شد؟؟؟ فرزندان آدم، مانند ملخ نیست که بدون نام و نشان سر به نیست شوند.

این قصه ها شباهت به افسانه های مسلمان ها دارد که میگویند: "قبل از اسلام، در مکه دختران را زنده به گور میکردند و اسلام آمد و همه زن ها را نجات داد".

اما وقتی پرسیده شود که چرا بی بی خدیجه زنده بگور نشده بود و بعد از بزرگ شدن مصروف تجارت بود، جوابی ندارند.

یا بپرسیم که آیا بی بی آمنه مادر حضرت پیامبر، یا هندو زن ابوسفیان، و یا دایه های دوران طفولیت پیامبر، و یا مادران حضرت عمر، حضرت ابوبکر و عثمان و صد ها و هزاران زن دیگر در مکه چگونه از زنده بگور شدن نجات یافته و بزرگ شده و اولاد بدنیا آورده بودند؟؟ در پشتو یک مثل است که میگوید:

"درواغن دروغ وایی، عاقل قیاس کوی".

لذا آوازه ها و تبلیغات ساخته گی در مورد عیاشی ظاهر شاه و فروش هزاران طفل در بازار های افغانستان در دهه دیموکراسی، دروغی بیش نبود.

اما اینگونه تبلیغات که بیشتر توسط کمونیست ها دامن زده می شد، به اضافه بیکاری و تنگدستی مردم، نارضایتی ها و تبلیغات روز افزون دیگر، زمینه را برای مخالفین شاه و قانون اساسی، که داؤد خان در صدر آن لست قرار داشت، مساعد ساخت تا دست بکار شوند و از راه توطئه برای غصب قدرت اقدام نمایند.

با وجود آنکه داؤد خان شخص ترقی خواه بود و صفاتی خوبی هم داشت ولی یکی از خصوصیات منفی او، قدرت خواهی و انحصار قدرت بود که با دیموکراسی سازگار نبود.

گرچه داؤد خان در بیانیه صبح ۲۶ سرطان، دیموکراسی واقعی را به مردم وعده کرد، اما کسانی که با کرکتر او آشنا بودند، این حيله و وعده میان تهی را به خوبی تشخیص می توانستند.

اگر داؤد خان واقعا" به دیموکراسی و اشتراک دیگران در قدرت، عقیده می داشت، می توانست در دهه دیموکراسی، با استفاده از شهرت و وزن سیاسی اش، دیگر سیاسیون را دور خود جمع کند و شاه را که شخص کم جرأت بود، تحت فشار قرار دهد، تا زمینه را برای تعدیل ماده ۲۴ قانون اساسی میسر سازد، و امکان زعامت داؤد خان را از راه تشکیل یک حزب مردمی، در یک نظام پلورالیزم، باز کند.

ولی چون داؤد خان کرکتر خود خواه و یکه تاز داشت، به حکومت قاعده وسیع و تقسیم قدرت، تن نمی داد. روی این ملحوظ، از راه کودتای نظامی داخل اقدام شد و قدرت را غصب نمود.

همانطوریکه بار ها مؤرخین و سیاسیون کشور متذکر شده اند، اشتباه بزرگ داؤد خان، همین کودتایی بود که به اصطلاح معروف (رخنه مرگ) را باز کرد.

داؤد خان اشتباهها" فکر میکرد که تدریجا" دیگر رفقای کودتایی اش را به حاشیه می راند، اما غافل از آنکه دیگر برایش ممکن نیست که: "جینی را که از بوتل خارج ساخته، دوباره داخل بوتل اندازد".

پرچمی ها و خلقی ها که دارای تشکیلات منظم و دسیپلین حزبی بودند، متوجه و مطمئن شدند که کوتاه ترین راه رسیدن به قدرت، استفاده از اردو و قوای عسکری می باشد و از همان صبح کودتای ۲۶ سرطان، برای گرفتن قدرت دست بکار شدند.

این مطلب را از زبان یکی از کدر های برجسته جناح پرچم شنیده ام.

زیب الله زیارمل ضمن یک مصاحبه به من گفت که در اولین جلسه حزبی که بعد از موفقیت کودتای سرطان، در مکروریان کابل داشتیم، ببرک کارمل گفت که اگر میدانستیم که قدرت به این آسانی بدست می آید، خود ما بصورت مستقیم اقدام میکردیم.

در ماه های بعدی، یکی از فیصله های حزبی خلق و پرچم این بود، که قدرت به هیچ صورت از داؤد خان به کسی دیگر، غیر از حزب دیموکراتیک خلق، انتقال نمی کند و به کسی اجازه و فرصت آن داده نمی شود

به این ترتیب، کودتای داؤد خان، تخته خیزی شد برای کودتای دوم و هیچ گروه دیگر توانایی کافی برای مقابله با آنان را نداشت و حکومت داؤد خان هم با وزیر دفاعی مانند رسولی و وزیر داخله‌یی مانند قدیر، چلنجی برای یک حزب قوی با پشتیبانی یک قدرت جهانی، به حساب نمی‌آمد.

اگر واقع‌بینانه و بی طرفانه قضاوت نمائیم، باید از بهانه تراشان و مدافعین کودتای سرطان بپرسیم که اگر کودتای داؤد خان را که با چند نفر رفقای محارب و غیر محارب و عقده‌یی خود، دست به کودتای نظامی زد و یک رژیم قانونی را که به آن سوگند خورده بود، سقوط داد، قابل توجیه میدانید و مقتضای آن زمان تلقی میکنید، پس چرا کودتای یک حزب قوی و منظم را که هزاران عضو و صد ها عضو در اردو داشت و هم از پشتیبانی یک قدرت جهانی برخوردار بود، و با اقدام مشابهی به کودتای ۲۶ سرطان، یک نظام دیکتاتوری و یک حزبی داؤد خان را سرنگون کرد، توجیه نمی‌توانید؟

مشکل طرفداران کودتای سرطان همین است که قضاوت شان اصولی نیست و از یک بام و دو هوا صحبت میکنند.

ناگفته نباید گذاشت که چندین تن از نظامیان و مهره های اصلی و مؤثر در کودتای سرطان، بعداً در کودتای ثور نقش کلیدی و تعیین کننده بازی کردند.

لذا همانطوریکه در بالا اشاره شد، کودتای سرطان رخنه مرگ را باز کرد و سرآغاز مصیبت های بود که می‌توان آنرا بدبختی (صغیر) و کودتای بعدی ثور را بدبختی (کبیر) خواند.

و این جاست که میرسیم به بدبختی (کبیر) بنام “انقلاب ثور” که برای نوشتن مظالم، جنایات و عواقب آن، کتاب ها نوشته شده است و هنوز هم عواقب خانمانسوز آن ادامه دارد، که در صفحات جداگانه به آن پرداخته خواهد شد.

پایان